

دولت و تعامل اقتصاد و سیاست

دکتر پیروز مجتهدزاده*

اشاره

این مقاله، در واقع تنظیم شده گفتگویی است که با جناب آقای دکتر مجتهدزاده انجام شده است، ابتدا به کلیاتی از مقوله دولت اشاره می‌شود، به دنبال آن ارتباط اقتصادی - سیاسی دولت به همراه تحولات دولت در ایران مطرح می‌گردد و نقش دولت در مقوله جهانی شدن و مباحث تکمیلی بحث‌های پایانی مقاله خواهند بود.

الف) کلیاتی از مقوله درک

در اینجا برای شفاف سازی مطالب اصلی، ابتدا به تعریف دولت و حکومت اشاره می‌شود. دشواری‌های تعریفی حکومت و دولت و ترجمه نامتناسب آنها به زبان‌های فارسی و عربی، طبقه بندی‌های دولت و حکومت و جایگاه این موضوعات در ایران، از دیگر مباحث این بخش می‌باشد. دقت در این مباحث می‌تواند ابزاری باشد که توسط آن کارایی دولت در حوزه اقتصاد و غیر اقتصاد را آزمایش نمود.

۱- تعاریف

دولت و حکومت از قدیم الایام وجود داشته‌اند، اهمیت آن و تعریف دقیق آن از اروپای قرن ۱۹ و به خصوص در فرانسه مطرح گردیده است.

*. پروفیسور مجتهدزاده استاد ایرانی دانشگاه لندن، دارای کتب و مقالات علمی بسیاری در زمینه‌های ژئوپولیتیک و تعامل اقتصاد و سیاست می‌باشند. نامبرده مجری پروژه مشهور شرق‌شناسی مرکز مطالعات ژئوپولیتیک لندن نیز هستند.

در حال حاضر در محافل علمی تعاریف جدیدتری نیز از دولت صورت می‌گیرد. این موضوع ابتدا در قالب «دولت - ملت» (Nation-State) مطرح بود و بعدها در قالب عناوین مستقل دولت (government) و حکومت (State) شکل گرفت. در زبان فارسی و تا حدودی در زبان عربی پیرامون مفاهیم دولت و حکومت دقت کافی صورت نگرفته و به همین خاطر خلط مفاهیم زیادی در این رابطه رخ داده است.

یک علت این امر به جغرافیای سیاسی مربوط می‌شود. به این صورت که این مفاهیم عمدتاً توسط حقوق دانان و متأسفانه به صورت دلخواه ترجمه شده و به دیگر رشته‌ها منتقل شده است. مثلاً دولت به عنوان ترجمه‌ای از واژه "State" و حکومت در برابر واژه "government" ترجمه شده و این عکس آن چیزی است که باید صورت گیرد. حکومت (State)، عبارت است از ساختار سیاسی عمومی کشور که اداره امور سرزمینی را توسط هیأت منتخب مردم به عهده دارد. به عبارت دیگر حکومت (State) بیشتر یک ذهنیت متافیزیکی است.

در مقابل دولت (ترجمه کلمه government)، شامل گروهی از افراد جامعه هستند که، برای مدت معینی انتخاب و یا انتصاب می‌شوند تا کار اداره سرزمین را به نمایندگی از طرف حکومت عهده دار شوند. البته واژه "State" در عین حال معنای ایالت و کشور نیز می‌دهد. به هر حال وظیفه دانشمندان علوم اجتماعی و بخصوص علوم سیاسی این است که تعهد علمی خود را حفظ کنند تا کلمات و عبارات در جایگاه خودشان استفاده شوند. در غیر این صورت جامعه نیز بی انضباط خواهد شد.

اصولاً یکی از وظایف متفکران و صاحب نظران رشته‌های دانشگاهی این است که از حریم علم دفاع کنند. دانشگاه محل تولید فکر است و باید مسائل دقیق دنبال شود. جالب توجه است که در بسیاری از کشورها که «ملکه» دارند، رئیس حکومت را «ملکه» می‌گویند ولی رئیس دولت همان نخست وزیر و یا رئیس جمهور می‌باشد. یعنی این جدایی «دولت» و «حکومت» عملاً مورد توجه قرار می‌گیرد. اما در آمریکا چون دولت و حکومت یکی است، برای آن که خلط مسأله ساز و مخرب به وجود نیاید، از عبارت فرمانروایی و حاکمیت (administration) استفاده می‌کنند.

۲- تحولات حکومت و مشروعیت آن

حکومت، در ابتدا به صورت قبیله‌ای مطرح بود و لذا تفسیری به همین معنا برای آن به کار

می‌رفت (tribial state). لذا مشروعیت حکومت هم گرایش قبیله‌گرایی داشت. اما این عبارت به مرور زمان دست خوش تحولات و تغییراتی گردید. مثلاً حکومت سرزمینی (teritorial state) بوجود آمد. در اینجا مشروعیت به فنوحات مربوط به سرزمین تحویل می‌گردید.

در قرن ۱۹ به ویژه در اروپا خواست و اراده ملت به عنوان یک اصل اساسی مطرح شد. از اینجا بود که مقوله «حکومت - ملتی» (Nation-state)، وارد ادبیات سیاسی گردید. مشروعیت حکومت در حال حاضر از راه رضایت عمومی اعلام شده از سوی مردم بیان می‌گردد. رضایت عمومی اول با جغرافیای طبیعی همراه بود و بعد با تدوین قانون اساسی جنبه حقوقی پیدا کرد. ابتدا مردم صاحب یک سرزمینی می‌شوند سپس رفتارندم برگزار می‌شود و مشروعیت ایجاد می‌گردد. یعنی صرف حاکمیت جغرافیایی مشروعیت نمی‌آورد. به همین خاطر، حکومت طالبان در افغانستان مشروعیت ندارد. خمرهای سرخ با وجودی که ۹۵ درصد خاک کشور را به دست آورده‌اند ولی هنوز مشروعیت به دست نیاورده‌اند.

اصلاً کشور شامل سه عنصر است، یکی ملت، دیگری حکومت و سومی سرزمین. کشور بدون هر یک از این سه بی معنا است. در این قالب احزاب، تشکل‌ها، دموکراسی و امثال آن تعریف می‌شود. حزب تشکلی در میان مردم است که مکانیسم انتقال حمایت ملت را به عهده دارد. انتخابات مکانیسمی است که اراده ملت را برای اداره سرزمین به حکومت منتقل می‌سازد این موضوع توسط احزاب و دولت‌ها انجام می‌شود. در عین حال انتخابات بحث اصلی دموکراسی و مقدس‌ترین مکانیسم انتقال قدرت است. جدایی‌ناپذیری سه عنصر ملت، حکومت و سرزمین و پویا بودن آنها دنیای سیاست را می‌سازد.

حال علم‌اشانی

ب) تحولات دولت در ایران
 ایران نیز از یک قالب «حکومت - ملتی» (Nation-state) برخوردار بود. از زمان ساسانیان و به طور سنتی حکومت حالت فدرال داشت. بعد از اسلام نیز (حداقل در زمان عباسیان)، مجدداً چارچوب فدرال ادامه یافت. وزیران ایرانی (برامکه) در زمان عباسیان و در دست‌گاه آنان همان روش ساسانی را در حکومت دنبال می‌کردند. متأسفانه زمان مغول خیلی از مفاهیم مخدوش گردید. تحولات مربوط به چند دوره از دولت در ایران از اهمیت بیشتری برخوردار است. صفویه، قاجار، پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی، از این موارد است. لذا اشاره کوتاهی به این دوره‌ها لازم است.

۱- حکومت در دوران صفویه
صفویه که حاکم گردید، زمینه حکومت فدرال دوباره احیا شد (مشابه زمان عباسیان). حکومت صفویه تحول و تکاملی در روش‌ها با توجه به دنیای جدید نداد. به همین خاطر حکومت‌ها تا زمانی که اقتدار مرکزی داشتند کار می‌کردند ولی زمانیکه اقتدار کم می‌شد زمینه سقوط فراهم می‌گردید. البته حکومت فدرال صفویه به حالت ملوک الطوائفی تحلیل رفت. اصولاً در آن زمان ایران در فلسفه و هنر پیشرفت داشت. اما با توجه به تحولات انقلاب صنعتی در میدان‌های اقتصاد و سیاست با آن تحولات همگام نبود. این در حالی است که در ایران حکومت و کلمه «شاه» به طور سنتی مظهر پیشرفت و شایستگی بوده است. اصولاً سنت حکومت در ایران بر مبنای حاکمیت عناصر «شایسته» بوده و کلمه «شاه» از همین ریشه است. شاه و خشایا هر دو در ادبیات ایران به معنای شایسته و مرد برتر ثبت شده است. حتی ریشه «خسرو» در دوره ساسانی به همان «خشایا» بر می‌گردد. «سزار» و «قیصر» هم، هم‌تراز شاه بوده‌اند. «پیوفیلی پونی رُن کُنی» [Pio Filli Pani Ronconi] متفکر ایتالیایی می‌گوید حکومت به معنای امروزی اختراع ایرانی‌ها است. نظم و انضباط حکومتی ایران در زمان ساسانیان به اوج خود رسید. این نظم و انضباط زمان عباسیان مجدداً احیا گردید. معمولاً هر گاه حکومت به فساد کشیده شود، ملت به پا می‌خیزد تا بی‌کفایت‌ها را کنار بگذارند و شایسته‌ها را جایگزین کنند. به عقیده من حرکت دوم خرداد ۱۳۷۶ نیز با این پدیده قابل توجیه است. همواره در درون تاریخ ملی ما این سنت مطرح بوده است. مثلاً حتی در زمان ابدالی‌ها، محمود ابدالی و احمد خان ابدالی نیز به این علت حاکم شدند که تصور می‌شد شایسته‌ترین‌اند.

۲- حکومت قاجاریه و دخالت‌های انگلیس

تا زمان صفویه پیشرفت در امر حکومت و کشورداری در ایران قابل توجه بود. زمان صفویه نوعی ایستایی و رکود حاکم شد، در نیمه دوم حکومت صفوی اضمحلال حاکم شد و پدیده افغان و پدیده ابدالی‌ها حاکم شد. اینها معمولاً به عنوان خارجی بودن در تاریخ ایران، تحلیل و نقد می‌شوند، اما باید توجه کرد که آمدن افغان‌ها و فروپاشی صفویه در راستای همان سنت شایسته سالاری بوده و افغانستان در آن زمان جزء ایران بود لذا بحث دخالت و حاکمیت خارجی

مطرح نبود.

کارکرد نیمه دوم حکومت صفویه و فروپاشی امپراطوری صفویه زمینه را برای حکومت افغان فراهم ساخت. مناسب است به عنوان یک گریز اعلام کنم که، نادر شاه نیز در بعد تجدید سرزمینی (و نه در بعد علمی) کارهایی برای ایران انجام داد.

وضع نابسامان صفویه و شکل کهنه حکومتی آن و چهارچوب ملوک الطوایفی مربوطه، به ارث دولت قاجار رسید. حکومت قاجار با توجه به این موضوع و تحولات صنعتی جهان و بروز قدرت‌های جدید و بی‌کفایتی سران، نارسایی‌های بیشتری را بروز داد. می‌توان عصر قاجار را عصر بی‌خبری واقعی تلقی کرد. اگر افرادی از صاحب نظران و یا امرا به طور فردی کاری کرده باشند همان ملاحظه شده و کار اساسی دیگری نشده است. به عبارت دیگر، خود نظام حکومتی تحرک قابل ملاحظه‌ای از خود بروز نداد. خلاصه حکومت فدراتیو قاجار، کهنه و پوسیده بود و حکومت مرکزی اقتدار لازم را نداشت. البته وجود افرادی مانند امیر کبیر در این دولت و اعتقاد آنها به ضرورت اصلاحات خیلی استثناء محسوب می‌شود.

نفوذ انگلیس در حکومت ایران و دخالت آن در سیاست ایران از امور برجسته در عصر قاجار محسوب می‌گردد. انگلیس همواره بر اساس حفظ منافع خود با حکومت ایران وارد معامله می‌گردید. هر جا منافعی اقتضا می‌کرد، مهوه‌ای را تقویت می‌کرد و زمانی که به گونه‌ای دیگر لازم بود همان را تضعیف می‌کرد. ناامنی در ایران و فساد و عدم اطمینان نسبت به آینده حکومت ایران به اضافه زمینه‌سازی‌های انگلیس باعث شده بود که خیلی از چهره‌های ملی هم با وجود عدم تمایل به دخالت انگلیس خود سندی تابعیت انگلیس را دارا بودند. یعنی حکومت مرکزی فاقد اعتبار و عرضه کافی بود، لذا وابستگان مشهور حکومت نیز در امان نبودند. لذا عملاً انگلیس را پناهگاه مناسبی می‌یافتند.

استادی وجود دارد که آغا خان نوری، میرزا خان آغاسی و حتی امیر کبیر تقاضای تابعیت از انگلیس کرده بودند، اینها ضمن آن که از اقوام شاهان قاجار بودند اما در دربار خود قاجار امنیت کافی نداشتند. البته تقاضای پناهندگی در آن زمان لزوماً خیانت محسوب نمی‌گردید. ذکر این نکته جالب توجه است که در آن زمان ایل هزاره نیز با تمام افرادش تقاضای پناهندگی از انگلیس نموده بود. پس از آن سفیر انگلیس در ایران اعلام کرد که: «ما که نمی‌توانیم تمام ملت ایران را به عنوان پناهنده بپذیریم». این‌گونه خواری و ذلت کشور و ملت نشانه بی‌کفایتی حکام قاجار بود.

میرزای آغاسی در سال ۱۸۴۰ میلادی تنها مقام ایرانی بود که علیه قرارداد تحت الحمایگی ایران توسط انگلیس اعتراض کرد. وی اعلام کرد تمامی سواحل و جزایر جنوب به ایران تعلق دارد. در عین حال فساد دربار، حب و بغض شخص ناصرالدین شاه و بی توجهی وی و دیگر سران کشور باعث بروز اختلافات حادی بین مقامات بود. میرزا آغا خان نوری با آغاسی دشمنی می کرد و هر دو با امیر کبیر به رقابت می پرداختند. انگلیس نیز زیرکانه اوضاع را هدایت می کرد. مثلاً اولین شرط انگلستان برای صلح با ناصرالدین شاه این بود که صدراعظم نوری عزل شود. اما نوری مقاومت کرد و لذا انگلیسی ها بمباران تبلیغات علیه وی را آغاز کردند. جالب است که وی را دیوانه و غیر نرمال می خواندند. و از این جالب تر فضا به گونه ای شده بود که خود آغاسی نیز نوری را جاسوس خطاب می کرد. در هر صورت حکومت از حالت فدرال در زمان قاجار به وضع ملوک الطوائفی سقوط کرد.

با توجه به این فضا، برخی مثل "شیخ یوسف" بندر عباس را تصاحب نمود و آن را به سلطان احمد (سلطان عمان) اجاره داد. وی سپس یاغی شد و با توجه به دوستی خاصی که با انگلیس داشت پناهنده آن سامان شد. آغا خان نوری غیر از شکست دادن اطرافیان شیخ یوسف، به سلطان عمان اخطار کرد که بک خارجی نمی تواند بخش هایی از ایران را اجاره کند، در صورتی که بخواهد این عمل را ادامه دهد باید تبعیت ایرانی پیدا کند. سلطان عمان هم ناچار شد، تبعیت ایران را بپذیرد. این یک سند ویژه در تاریخ سیاسی ایران است.

در هر صورت دولت در زمان قاجار، ناکار آمد ضعیف فاقد اطلاعات و فاقد استراتژی مناسب بود.

۳) حکومت پهلوی

همانطور که اشاره شد حکومت در زمان قاجار عملاً از حالت فدرال به وضعیت ملوک الطوائفی سقوط کرد. در آستانه ورود حکومت پهلوی و پس از به قدرت رسیدن رضا خان نظام فدرال به طور کلی منحل اعلام می گردد. برخی می گویند در زمان پهلوی نظام امپراطوری حاکم گردید. اما به نظر نمی رسد چنین ادعایی درست باشد. چون بخصوص در زمان رضا شاه، تمامی ملیت ها واحد و تحت سیطره حکومت مرکزی در آمدند. در امپراطوری ملیت های مختلف وجود دارند، اما آنها خود مختار نبوده، همه تحت فرمان یک حاکم به پیش می روند.

در مقابل در نظام‌های فدرال همه ملیت‌ها و اقوام، به صورتی خودمختار به پیش می‌روند. ملیت‌های مختلف، زبان، دین و حتی رهبران مورد نظر خود را دارا هستند. البته این‌ها قبل از تشکیل حالت «حکومت - ملتی» وجود دارند. در هر حال با آمدن رضا خان و آغاز حکومت پهلوی، وضعیت ایران به صورت همان «دولت - ملتی» یا «حکومت - ملتی» (Nation-state) ادامه پیدا کرده است.

ایران در زمان پهلوی به صورت «یک ملت» در آمد. ایالت‌ها به صورت استان در آمدند. این حرکت و ایجاد یکپارچگی بهانه دشمنان ملت را هم تا حدودی از بین می‌برد. مثلاً زمانی که انگلستان اصرار داشت تا ایالت هرات از ایران جدا شود، به وی گفته شد که دیگر ایالتی وجود ندارد و هرات نیز یکی از استانهای ما است و حتی مالیات جداگانه ندارد و سایر امور آن هم تحت رهبری حکومت مرکزی است.

از زمان رضا خان کشور دارای سرود ملی و احساسات ملی گردید. اینها از لوازم تبدیل اقوام پراکنده به ملت هستند. معمولاً گفته می‌شود که رضا خان حامی خارجی داشت و انگلیس امور کلی کشور در زمان وی را پیش می‌برد، اما اثبات این امر دشوار است، زیرا سرانجام خود انگلیسی‌ها رضا خان را از کشور بیرون بردند.

اما یک نکته اساسی این است که در عصر پهلوی به طور کلی تکیه حکومت عمدتاً بر ایجاد توسعه فیزیکی و انجام اصلاحات ظاهری بوده و به امور استقلال کشور و توسعه فرهنگی و معنوی پرداخته نشد. حکومت (بویژه زمان محمدرضا) ضعیف‌تر گردید و تصمیمات عمدتاً توسط دولت‌های دیگر، گرفته می‌شد.

در مقطع کوتاه حکومت مصدق، جهت‌گیری‌های خوبی صورت گرفت. دوره مصدق را نوعی جبران مافات ملی می‌توان نام گذاشت. توجه به استقلال واقعی ملت و مقابله با دخالت‌های بیگانگان در اتخاذ تصمیم از محورهای عمده اندیشه و عمل مصدق بود. البته ضعف بزرگ مصدق حاکمیت وسیع قشرهایی از توده‌های وطن‌فروش در محورهای اصلی سیاست‌گذاری کشور بود و همین امر زمینه اصلی سرنگونی وی و وقوع کودتای ارتشبد زاهدی را فراهم کرد. در مجموع اوضاع عمومی حکومت پهلوی و نارضایتی‌های اقتصادی، اجتماعی و بی‌توجهی به امور دینی، فرهنگی و در اواخر کاربرد روش مستبدانه نسبت به مخالفان و حذف آزادی‌های مشروع و مسائل مربوط به عدالت اقتصادی و اجتماعی همچنین تمایلات اسلام

خواهانه مردم باعث بسیج عمومی تحت هدایت امام خمینی و نهایتاً پیروزی انقلاب اسلامی گردید.

پ) امور ژئوپولیتیک و تعامل اقتصاد و سیاست

یکی از زمینه‌های برجسته تعامل اقتصاد و سیاست همین مقوله ژئوپولیتیک است. البته بحث ژئوپولیتیک ژئوپولی تیک بسیار جدید است. به طور کلی ژئوپولیتیک مقوله‌ای است که تعامل بین سیاست و امور جغرافیایی را سازمان می‌دهد. به عبارت دیگر اثرگذاری تصمیم‌گیری‌های سیاسی در صحنه جغرافیا را شامل می‌شود. بدیهی است پرتوهای اقتصادی این امر بسیار وسیع است. به عنوان مثال مبحث منابع کمیاب که محوری‌ترین عنصر در اقتصاد است در امور ژئوپولی تیک بسیار حیاتی است. کنترل بر منابع کمیابی چون نفت، از محورهای مشترک اقتصاد و ژئوپولی تیک و لذا اقتصاد و سیاست است. جهانی شدن اقتصاد از دیگر نمونه‌های بسیار معنی دار ارتباط سیاست و اقتصاد است. اصل موازنه قدرت در جهان و امور، منطقه‌ای شدن و یا جهانی شدن از زیر بخش‌های دیگر اقتصاد و سیاست است. گاهی مسأله‌ای چون آب، دشواری اصلی بشری می‌شود. این هم اقتصادی است و هم تأثیر جغرافیایی دارد و هم ممکن است، در برخی شرایط به امری سیاسی تبدیل گردد.

اما باید توجه کرد که در ارتباط اقتصاد و سیاست، اقتصاد عملاً هدف بوده و سیاست وسیله قرار می‌گیرد. «ادیت پن روز» می‌گوید: آنجا که جنگ بین سیاست و اقتصاد به وقوع می‌پیوندد، سرانجام اقتصاد پیروز می‌شود. اصولاً دموکراسی باید حاصل شود و حاکمیت قانون تثبیت گردد تا در قالب آن مدیریت‌های اقتصادی شایسته (مریتوکراسی) حاکم گردند.

وقتی توسعه را به معنای عام در نظر بگیریم، توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی نزدیک و همراه هم می‌باشند. به عنوان مثال همراهی اقتصاد و سیاست باعث می‌شود که دموکراسی محقق شود و مکانیسم‌های سیاسی جامعه حکم می‌کنند که شایستگان در مدیریت اقتصاد حاکم گردند.

دولت ایران در آستانه جهانی شدن اقتصاد

یکی از بحث‌های حساس و عمده در سالهای اول قرن ۲۱ بخصوص برای دولت ایران مسأله جهانی شدن است. یکی از پیامدهای قضیه کوچک شدن دولت می‌باشد. این امر از سویی به

معنای باز شدن بیشتر دست بخش خصوصی است و از سوی دیگر رها شدن و کوچک شدن دولت در اوایل کار خواهد بود. این امر در واقع به معنای بی‌سرنوشت شدن بسیاری از اقشار و سازمان‌ها خواهد بود و لذا آن اقشار و سازمان‌ها آسیب‌پذیری قابل توجهی خواهند داشت. شاید به همین خاطر باشد که «استون رُچ» که ابتدا طرفدار کوچک کردن دولت به طور شدید بود در اواخر از این نظریه عقب‌نشینی کرد.

فضیه جهانی شدن و تأثیرگذاری آن بر اقتصاد کشور ما جدی است و لذا دولت بایستی تمهیدات لازم را فراهم نماید. بخش خصوصی بایستی فعال شود، قوانین اقتصادی را مورد بازنگری قرار دهد، زمینه گسترش رقابت در کشور فراهم گردد. سال ۲۰۱۰ آخرین سال مرحله فراگیر جهانی شدن است که حداکثر تا آن زمان بایستی دولت ایران وضع کلی خود را مشخص سازد. شرکت‌های چندملیتی غول‌پیکری مثل «مک‌دونالد» در حال حاضر، پس از این به میزان بیشتری سایه خود را بر سر بسیاری از فعالیت‌های کارگری و کارمندی حفظ می‌کنند. جذبه‌های رفاهی مربوط به کارگران در این شرکت و شرکت‌های مشابه در مقایسه با دولت‌های کشورهای جهان سوم به قدری است که ممکن است کارگران آن کشورها با اشتیاق از تحت دولت خود بیرون رفته به شرکت مذکور و شرکت‌های مشابه آن بپیوندند.

اقداماتی که دولت ایران می‌تواند در مقابل فرایند جهانی شدن به عمل آورد به صورت زیر قابل توصیف خواهند بود. اول این که موضوع توسط گروهی از اقتصاد دانان و مشاوران ژئوپولی‌تیک مورد مطالعه دقیق قرار گیرد. در این رابطه مناسب است حداقل ۳ الگو از جهانی سازی اقتصاد مورد بررسی قرار گیرد. یکی الگوی هندوستان است که با ایران شرایط مشابهی دارد. دوم الگوی آمریکایی جهانی سازی است و سوم الگوی مورد توجه فرانسوی‌ها می‌باشد. دوم این که دولت به اصلاح یک سری مقررات اقتصادی مبادرت ورزد. روابط کار و کارگر باید دگرگون شود. مقررات ضد انحصار و تشویق رقابت فراهم شود. در ایران بزرگترین فعالیت اقتصاد، بازار تهران است که آن هم به صورت انحصاری و در دست یک جناح سیاسی است. یعنی این نهاد هم در یک وضع اقتصادی سالم حرکت نمی‌کند. خلاصه باید تلاش شود رفتارهای اقتصادی خط‌دهنده اوضاع بازار شوند.

سوم این که در سازمان‌های اجتماعی نیز یک سری تحولات زمینه‌سازی شود. با توجه به رشد و فراگیری حرکت جهانی شدن، آثار مخصوصی در انتظارات مردم، سازمان‌های اجتماعی،

سندیکاها، مراکز تأمین اجتماعی در ایران و دیگر کشورها به وقوع می‌پیوندد. دولت می‌تواند با استفاده از الگوی هندوستان به صورتی آرام و متعادل به فکر حمایت‌های جدیدی از ائتلاف آسیب‌پذیر باشد. وفاداری سیاسی کارکنان به دولت ممکن است تحول یابد، امنیت شغلی زیر سؤال برود، وفاداری کارگر به کارفرما ممکن است مخدوش شود. دولت‌ها پس از تحقق جهانی شدن در مقابل شرکت‌ها واقع می‌شوند. دولت‌ها در عصر جهانی شدن با ملیت‌های مختلف سر و کار خواهند داشت. دیگر قضیه «حکومت - ملتی» مطرح نیست، بلکه «حکومت - جهانی» مطرح است.

با وجودی که دولت‌های غربی از ثبات و استحکام بیشتری نسبت به دولت‌های جهان سوم برخوردارند و احتمالاً مشکل حادی در مقوله جهانی شدن آنها را تهدید نمی‌کند. در عین حال بسیار فعال با موضوع برخورد می‌کنند، مردم کشور خود را آماده چالش‌های آینده می‌کنند، معمولاً از امکانات تبلیغاتی و رسانه‌های عمومی برای هشدار به مردم و مجیز کردن آنها استفاده زیادی می‌کنند.

ملاحظات پیرامون رفتار دولت اصلاح‌طلب در ایران

دولت اصلاحات در ایران در سال‌های جاری حداقل قضای نسبی برای گفت و شنود فراهم آورده، که این امر مفیدی است، در عین حال یک سری چالش‌ها پیرامون دین و دموکراسی در برابر آن مطرح است. البته نیاز به دیالوگ جدی در این رابطه هست و اگر دیالوگ جدی نباشد جامعه محکوم به درجا زدن و کساد اجتماعی - سیاسی خواهد بود. در هر حال اقدامات اولیه صورت گرفته ولی کافی نمی‌باشد. اصولاً توسعه سیاسی و اقتصادی بایستی در قالب و فرایند یک دیالوگ منطقی بروز نماید و اساساً جنبه دستوری و فرمایشی ندارد.

به عبارت دیگر بالا آمدن‌ها و پایین آمدن‌های افراد و جناح‌ها از مسیر طبیعی مردم سالاری و شایسته سالاری و با حفظ اصول و قواعد دموکراسی حاصل آید. هر جا دموکراسی اقتضاکرد، دیگر نباید از دعوای جناحی هراس داشت. اصولاً یک تعریف دموکراسی، برقراری موازنه قوا بین جامعه است. تا قوا با هم مواجه نشوند، معلوم نمی‌شود که توازن در چه مقطعی حاصل می‌شود.

اصلاح‌طلبان اگر حرکات قانونی و علمی سرلوحه کارشان است و حقیقتاً به اصول

دموکراسی پای‌بند هستند، نباید از غوغای مخالفان بهراسند. گاهی مخالفان اصلاحات با ابزار غوغا و با شدت وارد می‌شوند تا جناح اصلاح‌طلب وحشت کند. به عقیده من دولت اصلاح‌طلب در بسیاری از موارد از موضع ضعف عمل کرده است و از فرصت‌های زیادی خود را بی‌بهره ساخته است. فرصت‌هایی طلایی در اختیار دولت قرار داشت که استفاده مناسب از آنها صورت نگرفت.

بسیاری از انتخاب‌های مدیران در سازمان‌های مهم اقتصادی و سیاسی برخلاف شعارهای شایسته سالاری، دموکراسی و قانون‌مداری بوده است. در مدیریت تنها خیر خواه بودن کافی نیست، بلکه تدبیر داشتن و توانایی برخورد و با اوضاع پیچیده شرط اصلی موفقیت مدیر است. مخالفان و یا منتقدان دولت در واقع از ضعف دولت استفاده کرده‌اند و شاید بتوان گفت دولت خود بسیاری از فرصت‌ها را سخاوت‌مندانه به مخالفان خود تقدیم کرده است.

شعارهایی چون قانون‌گرایی، گفتگوی تمدن‌ها، مردم سالاری و شایسته سالاری، آزادی همراه با دین‌داری، شفافیت روابط، کاربرد درست قواعد بازی، دنبال کردن نهادهای سازنده بسیاری از هنجارها و تجدید ساختارهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، در دولت اصلاحات بار اندیشه‌ای بالایی به همراه داشتند ولی ثمرات عملی آنها بسیار کم بود. دولت می‌تواند از طریق خودشناسی همه‌جانبه به شناخت و گزینش درست نیروهای اصلاح‌طلب اقدام کند و با شناخت درست طرف مقابل، تلاش کند به بهترین وضع ممکن در بازی وارد شود.

عصری استعجاب، بهره و پویا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فایده‌های درست یا نادرست دولت در اقتصاد سلامت آمیختن پیشرو آنگاه اغلب

نصرتی شده، خازند در واقع هر چه دولت در اقتصاد بود این نتیجه‌ها

اداره می‌شود. مزین فعل (سیاست) که حوزه را خارج از نمودارهای مفهومی تصویر می‌کند

معمولاً برنده‌های حجت اقتصاددان گذشته‌اند؛ ۱۱۲

سال علم علوم انسانی

اندیشه‌های گیتز همچنان که خود پیش‌بینی می‌کرد تأثیر زیادی بر حرکت سیاست و

* دکتر صرصری عینی نیز استفاده از تکنیک بحث آبران هستند که در زمینه‌های اقتصاد ایران، آینده و

سردیناسی اقتصادی دارای کتاب مقالات متعددی می‌باشند

۱. M. KRYNEN, "Théorie générale de l'emploi, de l'unité et de la monnaie", Payot, Paris,